

### عصیان مُطَرَف بن موسی بن ذی النون الهورای در شَنْت بَرّیه

مطرف در شجاعت مردی بلندآوازه بود و از حیث نسب و عصیبت نیز ممتاز. در شنت بریه عصیان کرد. میان او و صاحب بنبلونه، سلطان بشکنس از جلالقه جنگ‌هایی بود. در یکی از این جنگ‌ها اسیر دشمن شد ولی از اسارت بگریخت و به شنت بریه آمد و تا پایان دولت امیر محمد همچنان سر به اطاعت داشت.

### عصیان امیر ابن حفصون در بریشت و مالمه و رنده و الیس

او عمر بن حفص (معروف به حفصون) بن عمر بن جعفر بن [شتیم] بن ذبیان ابن فرغلو شبن ادفونش القس، بود. ابن حیان نسب او را چنین آورده است. ابن حفصون نخستین عصیانگر در اندلس بود. او بود که باب اختلاف را بگشود و در ایام محمد بن عبدالرحمان در سال ۲۷۰ از جماعت جدا شد و در جیل بریشت از ناحیه ریه و مالمه خروج کرد و بسیاری از سپاهیان اندلس از آنان که هوای عصیان در سر داشتند بدو پیوستند.

دژی را که به نام او معروف است، در آنجا بنا کرد و بر غرب اندلس تا رنده و سواحل، از استجه<sup>۲</sup> تا البیره را بگرفت. هاشم بن عبدالعزیز وزیر به سوی او لشکر برد و او را در محاصره گرفت و از دژ فرودش آورد و به سال ۲۷۰ به قرطبه برد. سپس از آنجا بگریخت و به دژ بریشت رفت.

چون امیر محمد بمرد، او بر دژ حامه و ریه و رنده و استجه مستولی شد. منذر در سال ۲۷۴ به جنگ او رفت و همه دژهایش را بگشود و عامل او را در ریه بکشت. ابن حفصون خواستار آشتی شد و منذر آشتی کرد؛ ولی ابن حفصون پیمان بشکست و بار دیگر خلاف آغاز کرد. منذر او را در محاصره افکند و همچنان در محاصره‌اش بداشت تا منذر خود بمرد.

چون امیر عبدالله از نبرد ابن حفصون بازگردید و کار او بالا گرفت، چند بار دیگر با او رزم آزمود و چند بار شهر بندش کرد.

ابن حفصون با ابن الاغلب صاحب افریقیه مکاتبه نمود و برایش هدایا فرستاد که دعوت عباسیان را در اندلس در مناطقی که در تصرف او است آشکار کند. ابن الاغلب به

۱. متن: دو میان

۲. متن: البحه

سبب آشفتگی اوضاع افریقیه در پاسخ به او ملاحظه نمود. ابن حفصون بارها به قرطبه قصد دست‌اندازی داشت. در نزدیکی‌های آن، دژ بلایه را بنا کرد.

امیر عبدالله باز به جنگ او رفت و بلایه و استجه را بگشود. سپس آهنگ دژ او نمود و چندی در محاصره‌اش بداشت، عاقبت از آنجا بازگردید. ابن حفصون از پی او روان شد. امیر عبدالله به حمله بازگردید و منزه‌مش ساخت و از لشکر او بسیاری را بکشت. و البیره از اعمال او را بگرفت. ابن حفصون به بربشتر بازگشت و سپاه خود را بسیج کرد و به البیره بازگردید و بر آن شهر دست یافت. امیر عبدالله بار دیگر بر سر او لشکر کشید و وزیر، احمد بن ابی عبده را به جنگ او فرستاد.

وزیر، احمد بن ابی عبده با سپاهی به محاصره ابن حفصون رفت. او از ابراهیم بن حجاج که خود در اشبیلیه عصیان کرده بود یاری طلبید. احمد بن ابی عبده آن دو را پس از نبردی شکست داد. ابن حجاج سر به فرمان آورد و امیر عبدالله فرمان امارت اشبیلیه را به او داد. ابن حفصون نیز بدان هنگام که شیعیان علوی، قیروان را از بنی الاغلب گرفته بودند به طاعت آنان در آمد و دعوت عبیدالله المهدی را در اندلس آشکار نمود.

چون الناصر نیرومند شد و بر همه کشور استیلا جست و شورشگران را به طاعت آورد، ابن حفصون نیز به طاعت امویان درآمد. و به همان حال بیود تا در سال ۳۰۶ پس از سی و هفت سال که از عصیانش گذشته بود بمرد. پسرش جعفر به جای او قرار گرفت. [عبدالرحمان] الناصر نیز تأییدش نمود. آن‌گاه برادرش سلیمان بن عمر با پاره‌یی از رجال ملک همدست شدند و او را پس از دو یا سه سال که از امارتش رفته بود کشتند.

سلیمان در خدمت [عبدالرحمان] الناصر بود، پس به بربشتر رفت و جای برادر را بگرفت. این واقعه در سال ۳۰۸ اتفاق افتاد. سلیمان با [عبدالرحمان] الناصر دست مودت داده بود. او نیز منشور امارت همه سرزمین‌هایی را که از آن برادرش بود به او داده بود ولی سلیمان پیمان بشکست و باز به طاعت آمد و چند بار دیگر پیمان‌شکنی کرد. [عبدالرحمان] الناصر وزیر خود عبدالحمید بن بسیل<sup>۱</sup> را با سپاهی به جنگش فرستاد. عبدالحمید در نبردی شکستش داد و سرش را ببرید و به قرطبه فرستاد. مولدین برادرش حفص بن عمر را به جای او به امارت برداشتند. او نیز سر به عصیان برداشت. الناصر سپاهی به محاصره‌اش فرستاد. حفص امان خواست و پس از یک سال که از

۱. متن: سبیل

امارتش گذشته بود تسلیم شد و به قرطبه آمد. پس از تسلیم او [عبدالرحمان] الناصر به بربشتر داخل گردیده و سراسر آن را بگردید و پیکرهای عمرین حفصون و پسرانش جعفر و سلیمان را به قرطبه آورد و بر دار کرد و همه کنائیس را که در دژهای نواحی ریه و اعمال مالقه بود ویران کرد. سیصد دژ شاید هم بیش‌تر بودند و نام و نشان بنی حفصون برافتاد. این واقعه در سال ۳۱۵ اتفاق افتاد. والبقاء الله.

### عصیانگران اشبیلیه از پی یکدیگر

اینان ابن ابی عبیده و ابن خلدون و ابن حجاج و ابن مسلمه بودند. نخستین شورشگری که در اشبیلیه پدید آمد، امیه بن عبدالغافر بن ابی عبده<sup>۱</sup> بن ابی عبیده بود. جدش ابو عبیده از سوی عبدالرحمان الداخل عامل اشبیلیه بود.

ابن سعید به نقل از مورخان اندلس: حجاری<sup>۲</sup> و محمد بن الاشعث و ابن حیان گوید که چون در ایام امیر عبدالله اندلس پر آشوب شد و رؤسای بلاد دعوی خود سری کردند، رؤسای اشبیلیه امیه بن عبدالغافر و کزب<sup>۳</sup> ابن خلدون الحضرمی و برادرش خالد و نیز عبدالله بن حجاج بودند.

امیر عبدالله پسر خود محمد - پسر الناصر - را به اشبیلیه فرستاد. آن چند تن که قصد خودکامگی داشتند بر او شوریدند. او را با مادرش به محاصره افکندند. محمد بن امیر عبدالله خود را برهانید و نزد پدر بازگردید.

امیه در امارتش خودکامگی پیشه گرفت و کسی را برانگیخت تا عبدالله بن حجاج را بکشت. برادر عبدالله، ابراهیم بن حجاج به خونخواهی برادر برخاست. یاران او امیه را در قصر محاصره کردند. چون راهی به رهایی نداشت دل بر مرگ نهاد و همه عیالات خود را بکشت و اموال خویش را نابود کرد و به جنگ بیرون آمد. امیه کشته شد و سرش بازیچه عامه گردید. این وقایع در سال ۴۸۲<sup>۴</sup> واقع شد. ابن خلدون و یارانش واقعه را به امیر عبدالله نوشتند که امیه خلع شد به قتل رسید. او نیز ناگزیر بپذیرفت و عم خود هشام بن عبدالرحمان را نزد ایشان فرستاد. اینان هشام را دستخوش فرمان‌های خویش

۱. متن: امیه بن العافر

۲. متن: حجازی

۳. متن: کلیب

۴. متن: ۳۸۰

قرار دادند، از جمله کریب بن خلدون زمام اختیار او را به دست داشت. ابن حیان گوید خاندان خلدون از حضرموت بودند و در اشبیلیه در نهایت قدرت می‌زیستند. هم ریاست دولتی داشتند و هم علمی. ابن حزم گوید: اینان از زادگان و ائیل بن حُجر هستند و نسب آنان را در کتاب جمهره آورده است. ابن حیان نیز در باب بنی حجاج چنین گفته است.

حجاری گوید: چون عبدالله بن حجاج کشته شد برادرش ابراهیم جای او بگرفت و بنی خلدون را در قتل امیه یاری داد. و خود را فرمانبردار ایشان قرار داد.

چون کریب نیرو گرفت بر مردم اشبیلیه ستم آغاز کرد و مردم از او بر میدند و ابراهیم از این امر سود جست و مدارا و مهربانی با مردم را پیشه گرفت. آن‌گاه چونان شفیعان به شفاعت از مظلومان پرداخت و اندک‌اندک امیر عبدالله را واداشت تا امارت اشبیلیه بدو دهد تا بدان وسیله بر کریب بن خلدون غلبه جوید. چون فرمان امارت گرفت و آن را به مردم نشان داد، مردم بر کریب بن خلدون بشوریدند و او را کشتند.

ابراهیم بن حجاج همچنان در طاعت امیر عبدالله بود. او شهر قرمونه را استحکام بخشید و جایگاه اسبان خود را بدانجا برد و همواره میان قرمونه و اشبیلیه در آمد و شد بود.

چون ابراهیم بن حجاج بمرد، حجاج بن مسلمه جای او را بگرفت. ولی در نهایت اشبیلیه به دست حجاج بن مسلمه افتاد و قرمونه به دست محمد بن ابراهیم بن حجاج. الناصر نیز منشور امارتش بداد.

حجاج بن مسلمه چندی بعد عصیان آغاز کرد و الناصر سپاه به جنگش فرستاد. ابن حفصون به یاری ابن مسلمه آمد ولی هر دو منهزم شدند و ابن مسلمه پسرش را به شفاعت نزد الناصر فرستاد ولی الناصر نپذیرفت.

ابن مسلمه یکی از یاران خود را در نهان نزد الناصر فرستاد. ولی او با الناصر برای کشتن ابن مسلمه توطئه کردند و الناصر منشور امارت به نام او نوشت. آن‌گاه خود با سپاه به سوی او رفت. ابن مسلمه بیرون آمد تا با الناصر گفتگو کند ولی به ناگاه با او در آویختند و بگرفتندش و به قرطبه بردند و عامل سلطان وارد اشبیلیه گردید.

یکی دیگر از شورشگران بر امیر عبدالله، یکی از خویشاوندان او بود؛ که یارانش بر او غدر کردند و به قتلش آوردند.

کشته شدن امیر محمد بن امیر عبدالله بن محمد سپس کشته شدن برادرش المطرف مطرف همواره نزد پدر خود امیر عبدالله از برادرش محمد سعایت می‌کرد، تا جایی که این سعایت‌ها کارگر آمد و پدر بر محمد خشم گرفت. محمد چون کار را چنان دید به دیار ابن حفصون رفت. سپس امان خواسته بازگردید. مطرف همچنان در سعایت خویش پای می‌فشرد تا آن‌گاه که پدر، محمد را در یکی از حجره‌های قصر زندانی کرد و خود به یکی از غزواتش از شهر بیرون رفت و او را، یعنی مطرف را به جای خود در قصر نهاد. مطرف فرصت غنیمت شمرد و برادر را بی‌اذن پدر در زندان بکشت.

امیر عبدالله بر پسر خود محمد آندوهگین شد و پسر یک روزه او، عبدالرحمان بن محمد را به قصر خود برد و با فرزندان خود پرورش داد.

امیر عبدالله پسر خود مطرف را در سال ۲۸۳ به نبرد صائفه (تابستانی) فرستاد؛ وزیر عبدالملک بن امیه نیز با او همراه بود. مطرف وزیر را به سبب عداوتی که در میانشان بود بکشت. پدرش امیر عبدالله که سخت بر او خشم گرفته بود، با او درآویخت و به نحو فجیعی به قتلش آورد و انتقام قتل پسر خود محمد و وزیر را از او بستد.

امیر عبدالله پس از عبدالملک بن امیه پسرش امیه را مقام وزارت داد. او نسبت به بینوایان فروتن و نسبت به وزراء و اعیان سرگران بود. این بود که کینه او به دل گرفتند و نزد امیر عبدالله سعایت کردند که جماعتی را برانگیخته تا برای برادرش هشام بن محمد بیعت بستند. چند شهادتنامه نیز ترتیب دادند چنان‌که قاضی بر آنها اعتماد می‌توانست کرد. همچنین به سعایت‌کنندگان اشارت کرد که برخی از دشمنانش را نیز در زمره کسانانی که علیه آنها به بیعت کردن شهادت می‌دهند، قرار دهند. چون همه کارها ساخته آمد امیه وزیر در سال ۲۸۴ به قتل رسید. آن‌گاه برادر خود هشام را نیز بکشت.

#### امارت عبدالرحمان الناصر بن محمد

امیر عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان در ماه ربیع‌الاول سال پایان قرن سوم پس از بیست‌وشش سال که از امارتش گذشته بود بمرد و نوه‌اش عبدالرحمان، پسر پسرش محمد که به دست برادرش مطرف کشته شده بود به جایش نشست. امارت او یکی از عجایب بود زیرا او جوانی تازه سال بیش نبود، در حالی که اعمام پدرش زنده بودند و او در چنین وضعی امارت اندلس یافت.

امیر عبدالرحمان بن محمد، اوضاع اندلس را سخت آشفته دید، به تمشیت آن پرداخت و با مخالفان به نبرد برخاست تا همه سر به فرمان آوردند و شورشگران از دزهای خود فرود آمدند و آثار ابن حفصون که سرکرده آنها بود محو گردید و مردم طلیطله طوق طاعت به گردن نهادند و حال آنکه همواره به اغتشاش و شورش شهرت داشتند. سراسر اندلس و دیگر نواحی آن به مدت بیست و اند سال از ایام حکومت او در آرامش بود و حکومت او قریب به پنجاه سال مدت گرفت. عصر او عصر پیروزی دولت بنی امیه در آن نواحی بود.

از این خاندان، امیر عبدالرحمان نخستین کسی است که خود را امیرالمؤمنین خواند و این به هنگامی بود که قدرت خلافت عباسی در مشرق روی به افول نهاده بود و موالی ترک زورمند شده بر خلفا حکم می‌راندند و به او خبر رسید که المقتدر بالله در سال ۳۲۰<sup>۱</sup> به دست مونس خادم کشته شده است.

امیر عبدالرحمان بن محمد خود را به القاب خلفا ملقب نمود و بسیاری از اوقات خود به تن خویش به غزو و جهاد به دارالحرب می‌رفت. و هر ساله به صائفه (جنگ‌های تابستانی) می‌رفت و سرزمین‌هایی را که تا آن زمان پای مسلمانان به آنجا نرسیده بود زیر پی می‌سپرد. امت‌های نصرانی از آن سوی مرزها او را تأیید کردند و رسولان خود را با هدایایی از روم و قسطنطنیه روانه داشتند و دم از آشتی زدند. ملوک جلیقیه از مردم جزیره اندلس چون قشتاله (یا کاستیل) و بنبلونه و دیگر ثغرها دست موافقت به او دادند و در رضامندی خاطرش کوشیدند.

امیر عبدالرحمان به این سوی دریا نیز دست‌اندازی کرد و سبته را در سال ۳۱۷ به تصرف آورد. آل ادریس امیران ساحل مغرب و ملوک زناته که از بربر بودند فرمانش را پذیرا آمدند و بسیاری از ایشان - چنان‌که در اخبارشان خواهیم آورد - از دریا گذشتند و به نزد او رفتند.

در آغاز امارتش از بار خراج رعایا فروکاست و موسی بن محمد بن حدیر<sup>۲</sup> را حاجب خویش گردانید. همچنین عبدالملک بن جهور بن عبدالملک بن جوهر و احمد بن عبدالملک بن شهید<sup>۳</sup> را وزارت خویش داد و او هدیه مشهور خود را که از انواع نفائس بود تقدیم امیر نمود.

۱. متن: ۳۲۷

۲. متن: یحیی

۳. متن: سعد

ابن حیان و دیگران از این نفائس نام برده‌اند و آن حکایت از عظمت دولت اموی و اتساع احوال آن دارد. و صورت آن چنین است: پانصد مثقال طلای خالص و چهارصد رطل خاکه طلا و چهل هزار دینار زر مسکوک، و دویست بدره شمشهای سیم و دوازده رطل عود هندی که چون شمع می‌توانستند بر آنها مهر نهند، و صد و هشتاد رطل عود صمغی اعلا و صد رطل منقی و صد اوقیه مشک بویا از نیکوترین انواع آن و پانصد اوقیه عنبر اشهب از نیکوترین انواع آن به‌طور طبیعی نه مصنوع و تنها یک قطعه آن که گرد و شکلی عجیب داشت صد اوقیه وزن داشت و سیصد اوقیه کافور بویا، و سی طاقه حریر گلدار و زرکش در رنگ‌های مختلف و بافته‌های گوناگون در خور لباس خلفا. ده عدد پوست از بهترین پوست‌های فنک خراسانی و شش پرده سرای عراقی و چهل و هشت ملحفه بغدادی از حریر و زر برای آرایش اسب‌ها و ده کیسه که در هر کیسه صد پوست سمور بود و چهار هزار رطل ابریشم رشته و هزار رطل ابریشم آماده برای رشتن و سی قالی پشمین و صد قطعه مصلی از انواع فرش‌ها و از انواع سلاح و ساز و برگ، هشتصد قطعه آلات زینتی سبک جهت روزهای خروج موکب و موکب‌روان و هزار سپر سلطانی و صد هزار تیر از تیرهای نیکو و پانزده اسب عربی رهوار، خاص سوارشدن ملوک و بیست استر با زینت‌هایی از خز جعفری عراقی و صد اسب دیگر مناسب برای حمله و هجوم در نبردها و چهل غلام و بیست کنیز زیبا با همه لباس‌ها و زینت‌هایشان و از صخر سیات (؟) آنچه در یک سال هشتاد هزار دینار هزینه آن گردیده و بیست هزار تکه چوب از زیباترین و محکم‌ترین چوب‌ها به بهای پنجاه هزار دینار.

این هدایا در سال ۳۲۷ تقدیم عبدالرحمان الناصر گردید و الناصر سپاس گفت و بر مقام و مرتبت او در افزود.

#### غلبه الناصرالدین الله بر برادرش عاصی بن محمد بن عبدالله

محمد بن عبدالجبار بن امیر محمد - و عبدالجبار عم الناصر بود - نزد او از برادرش عاصی بن محمد بن عبدالله سعایت کرد که قصد خلافت دارد و می‌خواهد برای خود بیعت بستاند. عاصی نیز در باب محمد بن عبدالجبار سعایت کرد که قصد شورش دارد. عبدالرحمان الناصر لدین الله به بازجست احوال ایشان برآمد و چون محقق شد که هر دو را آهنگ خروج بوده است به سال ۳۰۸ هر دو را بکشت.

## غلبه الناصر به فرزندان اسحاق مروانی

بنی اسحاق فرزندان اسحاق بن محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن الولید بن ابراهیم بن عبدالملک بن مروان بودند. جد ایشان از آغاز از اعضای دولت بود. از این رو همواره در نهایت اعزاز و اکرام می‌زیستند، تا نوبت به اسحاق رسید. او در ایام فتنه‌های اشبیلیه در نزد ابن حجاج بود. چون ابن حجاج بمرد و ابن مسلمه به جایش نشست، اسحاق را به توطئه علیه خویش متهم ساخت و او را و پسرش را و دامادش یحیی بن حکم بن هشام بن خالد بن ابان بن خالد بن عبدالله بن عبدالملک بن الحارث بن مروان را بگرفت و پسر و دامادش را بکشت. در آن هنگام سفیری از سوی ابن حفصون نزد او بود. او اسحق را که دیگر پیر شده بود و پسرش احمد را شفاعت کرد و ابن مسلمه از سر خون او درگذشت. چون الناصر لدین الله اشبیلیه را از ابن مسلمه بستند و اسحاق به قرطبه آمد، الناصر او را وزیر خود ساخت. همچنین بعدها فرزندان او احمد و محمد و عبدالله را وزارت خویش داد. آنان فتوحاتی کردند و بسیاری از مهمات را به انجام رسانیدند و این اعمال سبب فرارتن قدر و منزلت ایشان گردید.

چون اسحاق بمرد، پسرانش مقام رفیع او را تصاحب کردند. برادر بزرگ‌ترشان عبدالله هلاک شد. او در نزد الناصر برتر از دیگران بود. الناصر او را وزارت داده بود ولی چندی بعد متهمش به خلاف نمود. از هر سو نیز ساعیان در کار آمدند تا آنجا که الناصر لدین الله به آنان بدگمان شد و هریک را به سویی فرستاد. از آن جمله امیه در سال ۳۲۵ در شنتین<sup>۱</sup> گوشه‌یی گرفت ولی از طاعت سر برتافت. الناصر سپاهی به نبرد او فرستاد. او به دارالحرب داخل شد. رامیرو<sup>۲</sup> پادشاه جلیقیه او را پناه داد؛ ولی پس از چندی با او دل بد کرد و او بی‌آنکه از الناصر عهد و امانی خواسته باشد به قرطبه آمد. الناصر او را عفو کرد و او همچنان در زمره مردم عادی می‌زیست تا بمرد. اما احمد، چون پدرش بمرد از سر قسطه معزول شد و همچنان تا پایان عمر گمنام و مغضوب زیست و چون سعایت افزون شد به قتلش آورد.

اما عبدالله در زمره خواص الناصر بماند تا آن‌گاه که به سر قسطه رفت. در آنجا ساعیان او را نیز به عصیان متهم ساختند. او فرار را بر قرار ترجیح داد. به هنگام فرار جماعتی از مردم سر قسطه او را یافتند و کشتند.

۱. متن: تسترین

۲. متن: رذمیر



### اخبار الناصر لدين الله با شورشگران

نخستین فتحی که نصیب او گردید فتح اِستِجه<sup>۱</sup> بود که یکی از موالی خود، بدر را که حاجب او نیز بود به آنجا فرستاد و بدر در سال ۳۰۰ آنجا را از ابن حفصون بستند. الناصر پس از این نبرد خود عزم غزا کرد و قریب به سی دژ را از آن ابن حفصون تسخیر کرد که از آن جمله دژ البیره بود. آن‌گاه دیگر اقطار مملکت او را زیر پی سپرد و او را سخت در محاصره افکند و سعید بن هذیل<sup>۲</sup> را از دژ منتلون و شمنتان<sup>۳</sup> فرود آورد و در سال ۳۰۱ اشبیلیه را از احمد بن مسلمه چنان‌که آوردیم بستند. پس در سال ۳۰۲ با سپاهی برفت و دژهای ابن حفصون را یک‌یک بگرفت تا به جزیره الخضراء رسید و بر دریا مستولی شد. آن‌گاه در نیروی بحریه خویش نگرست و بر شمار کشتی‌های جنگی‌اش بیفزود.

ابن حفصون در دریا به مقاومت پرداخت و به پایمردی یحیی بن اسحاق المروانی خواستار صلح گردید و میانشان پیمان صلح بسته شد.

آن‌گاه اسحاق بن محمد القرشی را برای نبرد با شورشگران به مُرسیه و بلنسیه فرستاد و در آن نواحی کشتار بسیار کرد و اریوله را بگشود. و بدر غلام خود را به شهر لبله روان نمود و عثمان بن نصر را که در آنجا شورش کرده بود فرود آورد و او را بند بر نهاد و به قرطبه آورد. سپس اسحاق بن محمد در سال ۳۰۵ به نبرد قِرمونه رفت و آنجا را از حبیب بن سواده<sup>۴</sup> بستند. او نیز در آن ناحیه شورش کرده بود، و در سال ۳۰۶ دژ شنتبریه<sup>۵</sup> را و در سال ۳۰۹ دژ طرش را بگشود.

احمد بن اضحی الهمدانی که در دژ الحامه<sup>۶</sup> عصیان کرده بود به اطاعت آمد و فرزند خود را به گروگان نهاد.

الناصر در سال ۳۱۴ به نبرد ابن حفصون رفت چون از محاصره او باز آمد، ابن حفصون کس فرستاد و امان خواست و به قرطبه آمد. الناصر چنان‌که گفتیم بر بیشتر را تصرف کرد.

آن‌گاه در سال ۳۲۵ امیه بن اسحاق در شنتبرین<sup>۷</sup> عصیان کرد. همچنین محمد بن هشام التجیبی در سَرَقُسطه شورش نمود و مطرف بن مندف التجیبی در قلعه ایوب. الناصر خود

۳. متن: سمنان

۶. متن: الجامه

۲. متن: مزیل

۵. متن: ستمریه

۱. متن: اسجه

۴. متن: سواره

۷. متن: تسترین

به جنگشان رفت. نخست به قلعه ایوب رفت و آنجا را در محاصره گرفت. در نخستین حمله مطرف بن مندف کشته شد. یونس بن عبدالعزیز نیز با او به قتل رسید. برادرش به قصبه پناه برد تا آنگاه که امان خواست و الناصر او را عفو کرد؛ ولی همه مسیحیان اهل البه را که با او همدستی کرده بودند بکشت و سی دژ از دژهایشان را تصرف نمود. در این احوال به او خبر رسید که تیودا<sup>۱</sup> ملکه بشکنس عصیان کرده است. عبدالرحمان الناصر در بنبلونه به غزای او رفت و سرزمینش را زیر پی سپرد و بسیاری را بکشت و تاراج کرد و بازگردید.

الناصر در سال ۳۲۷ به غزوه خندق در جلیقیه رفت ولی منهزم شد و بسیاری از مسلمانان کشته شدند و محمد بن هشام<sup>۲</sup> التجیبی اسیر گردید. الناصر برای آزادی او کوشش نمود، تا عاقبت پس از دو سال و سه ماه آزاد گردید. از آن پس الناصر دیگر خود به جنگ نرفت، بلکه همواره لشکرها را به هر سو می فرستاد. در سال ۳۴۳ در نواحی مارده شورش‌هایی برپا گردید. الناصر لشکر فرستاد تا آن شورشگر و یارانش را بگرفتند و بیاوردند و همه را مثله نمود و بکشت.

#### اخبار طلیطله و بازگشت آن به فرمان خلفای اموی

ابن حیان گوید: طلیطله را دیر نقیوش (؟) جبار بنا کرد. او از سرداران روم بود و آنجا را دارالملک خود ساخت. آنگاه برباط (؟) از نجدانیان (؟) در آنجا شورش کرد و چند بار سرداران رومی به محاصره او آمدند. در این احوال یکی از یارانش با او درآویخت و به قتلش آورد و طلیطله را بگرفت. سپس او نیز کشته شد و شهر به دست سرداران رومی افتاد. آنگاه مردمش عصیان کردند و یکی از آنان خود را به نام انیش (؟) بر خود امیر ساختند.

انیش نیز کشته شد و طلیطله در تصرف رومیان درآمد. نخستین رومیان که به فرمانروایی آن دیار قیام کرد شنتیله بود. مردم اندلس سر به فرمانش آوردند ولی او در برابر پادشاهان روم بایستاد و به روم لشکر کشید و شهر رم را نیز محاصره کرد و بسیاری از بلاد آن سامان را بگشود و به طلیطله بازگردید. در آنجا بشکنس‌ها بر او شوریدند ولی او توانست بر مخالفان خود فایق آید و جمعی از ایشان را بکشد و دشمن را تا کوهستان‌ها

۱. متن: طوطه

۲. متن: هاشم

فراری دهد. شنتیله پس از نه سال امارت بمرد و پس از او شش سال بسیله برگوت فرمان راند ولی نتوانست بر اوضاع مسلط گردد. پس از او یکی از اهالی به نام خندس به امارت رسید. او به نبرد افریقیه رفت. پس از او قتیان آمد، او در آن سرزمین کلیساها بنا نمود. خبر مبعث رسول خدا (ص) به او رسید. بلیان که از اکابر گوت بود او را گفت که من در کتاب مطربوس دانشمند دیده‌ام که از دانیال آورده که او گفته است که اینان (یعنی اعراب) اندلس را تصرف می‌کنند. چون قتیان بمرد، پسرش به مدت شانزده سال فرمان راند و او مردی بد سیرت بود. پس از او رودریکو پادشاهی یافت. بدین‌گونه طلیطله همچنان سرزمین فتنه‌ها و عصبیت‌ها بود.

طلیطله، عبدالرحمان الداخل را هفت سال به رنج افکند و علیه هشام و حَکَم و عبدالرحمان الاوسط سر به شورش برداشت تا آن‌گاه که زمام امور به دست الناصر افتاد و خواه و ناخواه مردم شهر سر به فرمان او نهادند.

چون الناصر فتح مارده و بطلیوس و بریستر را به پایان آورد سپاه به طلیطله برد و آنجا را در محاصره گرفت. عاقبت امیرشان ثعلبه بن محمد بن عبدالوارث خود نزد الناصر آمد و از کار کناره گرفت و امان خواست. الناصر نیز او را امان داد و عفو کرد. آن‌گاه قدم به سرزمین طلیطله نهاد و سراسر آن را بگردید و بازگردید. مردم طلیطله از آن پس از فرمان سربرگرفتافتند.

#### اخبار الناصر لدین الله با مردم مغرب

در دل الناصر لدین الله هوای سواحل بربر از بلاد مغرب افتاد. نخست از سبته آغاز کرد تا آن را از بنی عصام امرای آن نواحی بستاند و امرای بربر را نیز به فرمان خواند. خبر به ابراهیم بن محمد، امیر بنی ادیس رسید او به سبته آمد و پیش از فرا رسیدن الناصر لدین الله آنجا را در محاصره گرفت؛ ولی چندی بعد خود به کناری رفت و به الناصر نامه نوشت و دوستی خویش آشکار نمود. اما ادیس بن ابراهیم صاحب ارشکول - از ادیسیان - نیز پیشدستی نمود و دست دوستی به او داد و نامه نوشت و هدایایی فرستاد. کار او در محمد بن خزر امیر مغراوه و موسی بن ابی العافیه امیر مکناسه که در آن روزگار پس از تصرف مغرب اوسط یعنی تنس و وهران و شرشال و بطال که صاحب همه مغرب شده بود، مؤثر افتاد. اینان نیز هدایایی برای الناصر لدین الله فرستادند. ناصر

نیز پذیرا آمد و آنان را پادشاه‌های کرامند داد و در استحکام مبانی دولتشان اقدام کرد. جماعتی از ادرسیان نیز بدین امر تاسی کردند. از آن جمله بودند: قاسم بن ابراهیم و حسن بن عیسی. صاحب فاس نیز هدیه‌ی بزرگ فرستاد. الناصر لدین الله نیز او را بر خاندانش منشور امارت داد.

چون دعوت الناصر لدین الله در همه مغرب اقصی پراکنده و آشکار گردید، عییدالله المهدی سردار خود ابن یصل امیر مکانسه و عامل تاهرت را به آن نواحی فرستاد. او در سال ۳۲۱ به جانب مغرب راند. موسی بن ابی العافیه به الناصر لدین الله نامه نوشت و از او یاری طلبید. او نیز قاسم بن طملس را با سپاه فرستاد. کشتی‌های جنگی را با او همراه کرد. قاسم به سبته رسید و در آنجا خبر یافت که موسی بن ابی ابی العافیه سپاهیان حمید بن یصل را درهم شکسته است. او نیز بی آنکه دست به کاری زند بازگردید و ما در اخبار آنان خواهیم آورد.

#### اخبار الناصر با فرنگان و مردم جلیقیه

در آغاز قرن چهارم اردونیو<sup>۱</sup> پسر رامیرو<sup>۲</sup> پسر برمودو<sup>۳</sup> پسر فرویلا<sup>۴</sup> پسر الفونسو<sup>۵</sup> پسر پیتر<sup>۶</sup> پادشاه جلیقیه (گالیثیا) بود. در سال ۳۰۲ در اوایل حکومت الناصر او به ثغر جوف حمله آورد و در حوالی مارده دست به آشوب و تاراج زد و دژ الحنش را تصرف کرد. ناصر وزیر خود احمد بن محمد بن ابی عبده را با سپاهی به سرزمین‌های او روان داشت و اینان نیز در آن بلاد دست به آشوب‌ها زدند. بار دیگر در سال ۳۰۵ سپاه فرستاد و قتل و تاراج کرد. آن‌گاه بدر یکی از موالی خود را به غزای آنان فرستاد، او نیز پس از کشتار و تاراج بازگردید. آن‌گاه خود به تن خویش به غزایشان رفت و در سال ۳۰۸ به سرزمین جلیقیه داخل شد. اردونیو از سانچو<sup>۷</sup> پسر گارسیا<sup>۸</sup> پادشاه بشکنس و صاحب بنبلونه<sup>۹</sup> یاری خواست؛ ولی الناصر هر دو را منهزم ساخت و آن سرزمین را زیر پی بسپرد و ویران نمود و دژها را بگشود و خراب کرد و چند بار دیگر به بلاد گارسیا حمله آورد، تا آن‌گاه که الفونسو هلاک شد و پسرش فرویلا جای او را بگرفت.

۳. متن: برمند

۶. متن: بیطر

۹. متن: بنبلونه

۲. متن: ردمیر

۵. متن: اذفونش

۸. متن: غرسیه

۱. متن: اردون

۴. متن: فریوله

۷. متن: شانجه

ابن حیان گوید: چون فرویلا پسر اردونیو پسر رامیرو، کشور جلیقیه را در سال ۳۱۳ تصرف کرد، خود بمرد و برادرش الفونسو<sup>۱</sup> به پادشاهی رسید. برادرش سانچو<sup>۲</sup> با او به نزاع برخاست و از دیگر سوگاریا<sup>۳</sup> لیون را که مرکز دولتشان بود تصرف کرد ولی الفونسو بر پسر برادر خود غلبه یافت. و این الفونسو پسر فرویلا<sup>۴</sup> بود و سانچو داماد او بود. آن‌گاه میانشان اختلاف کلمه پدید آمد ولی بار دیگر متحد شدند و سانچو را عزل کردند و او را از لیون اخراج نمودند. او نیز به اقصای بلاد جلیقیه بگریخت. آن‌گاه برادرش رامیرو<sup>۵</sup> را در ناحیه جلیقیه تا قلنبریه<sup>۶</sup> امارت داد. سانچو نیز در پی این حوادث بمرد و از او فرزندی باقی نماند. مرگ او سبب استقلال الفونسو گردید. او به خلاف برادرش رامیرو برخاست و شهر سنت منکش<sup>۷</sup> را تصرف نمود. و چون از خروج او از رهبانیت بسیار ملامتش کردند بار دیگر در شمار رهبانان درآمد ولی بار دیگر از رهبانیت بیرون آمد و شهر لیون را بگرفت. برادرش رامیرو به سموره به جنگ رفته بود. چون این خبر شنید بازگردید و او را در لیون محاصره کرد تا در سال ۳۲۰ آنجا را به جنگ بگرفت. سپس او را به حبس انداخت و با جماعتی از برادران خود، پسران اردونیو را نابینا کرد و همه از او بیمناک شدند. گاریسیا پسر سانچو پادشاه بشکنس چون بمرد خواهرش تیودا<sup>۸</sup> به جایش نشست و این امر به کفالت از سوی فرزندش بود. این زن در سال ۳۲۵ عصیان کرد. الناصر با او به نبرد رفت و نواحی لیون را ویران نموده بازگشت و این حملات بارها صورت گرفت. در اثناء این غزوات، محمدبن هشام التجیبی به سرقسطه به نبرد رفت و آنجا را به فرمان خود درآورد. همچنین امیه‌بن اسحاق شتترین<sup>۹</sup> را بگرفت. الناصر در سال ۳۲۲ به غزای مخالفان رفت. محمدبن هشام را از سرقسطه بخواند ولی او از آمدن سربرافت. الناصر دژهای آن را بگشود و برادرش یحیی را از دژ روطه بگرفت. سپس به بنبلونه رفت. تیودا ملکه ناوار به فرمان او آمد. او نیز فرمان امارت بنبلونه را به پسرش گاریسیا پسر سانچو عطا کرد. سپس به لبله لشکر برد و آنجا را زیر پی سپرد و دژهایش را ویران کرد، سپس آهنگ جلیقیه نمود. پادشاه جلیقیه در این ایام

۳. متن: غرسیه

۶. متن: قلسریه

۹. متن: تسترین

۲. متن: شانجه

۵. متن: رذمیر

۸. متن: طوطه

۱. متن: اذفونش

۴. متن: فرویله

۷. متن: سنت ماذکش

رامیرو پسر اردونیو بود، او از جنگ خودداری کرد و با همه حشم خود به شهر بازگشت. الناصر با او رزم آغاز کرد و برغث و بسیاری دیگر از سنگرها و پناهگاه‌هایشان را ویران نمود و بارها آنان را شکست داد و بازگردید.

پس از این فتوحات نبرد خندق واقع شد و از آن پس الناصر خود به جنگ نرفت بلکه همواره صوائف (لشکرهای تابستانی) را به اطراف می فرستاد. بیم او در دل‌های مسیحیان افتاد. در سال ۱۳۳۶<sup>۱</sup> صاحب قسطنطنیه رسولی با هدایا نزد او فرستاد. در آن زمان صاحب قسطنطنیه، قسطنین پسر لئون<sup>۲</sup> بود. الناصر در آن روز که روز دیدار ایشان بود، محفل عظیمی بیاراست؛ و سپاهیان را با سلاح تمام در کامل‌ترین هیئت و لباس بر صف بداشت و قصر خلافت به انواع زینت‌ها بیاراست. و پرده‌های گوناگون بیاویخت و بر دو طرف تخت خلافت برای پسران و برادران و عموها و خویشاوندان کرسی‌ها زد و وزیران و خادمان را در جای‌های خاص خود بنشانند. در این حال رسولان وارد شدند و از آنچه می دیدند به وحشت افتادند و نزدیک شدند و رسالت بگزاردند. در این روز فرمان داد که خطیبان در آن مجلس خطبه بخوانند و در عظمت اسلام و خلافت سخن گویند و خداوند را سپاس گویند که همگان را به نعمت ظهور اسلام بنواخت و اسلام را پیروزمند گردانید و دشمنانش را خوار ساخت و آنان نیز چنان کردند.

در آن میان ابوعلی القالی نیز که با هیئت عراق آمده بود حضور داشت. او در زمره یاران ولی عهد الحکم بود. او را فرستاده بود تا به وجود او مفاخرت کند. چون همگان از سخن گفتن بازماندند، منذر بن سعیدالبلوطی بر پای خاست، و بی آنکه پیش از این کسی از او خواسته باشد، یا او خود را آماده ساخته باشد، خطبه‌یی غراء ادا کرد؛ در پایان مرتجلاً قصیده‌یی طویل برخواند. از آن مجلس افتخاری نیز نصیب او گردید و بر شأن و مقامش در افزود. الناصر لدین الله را از او خوش آمد و پس از چندی منصب قضایش داد و او از رجال نامور گردید. اخبارش مشهور است و خطبه‌یی که در آن روز خوانده است در کتاب‌های ابن حیان و دیگران آمده است.

چون رسولان قسطنطین بازگردیدند، الناصر، هشام بن هذیل<sup>۳</sup> را نزد جاثلیق فرستاد تا پیمان صلح را تجدید کند، او نیز به نیکویی اجابت کرد. هشام پس از دو سال بازگردید، پیمانی نیکو نهاده بود و رسولان قسطنطین نیز با او بودند.

۳. متن: کلیب

۲. متن، لیون

۱. متن: ۳۰۶

آن‌گاه رسولان پادشاه صقلاب‌ها (اسلاوها) بیامدند. نام پادشاهشان در آن ایام، [پتر یا پطرس بود] و رسولی از سوی اتو<sup>۱</sup> پادشاه آلمان<sup>۲</sup> آمد و رسولی از سوی پادشاهان فرنگان که در مغرب بودند و پادشاهان فرنگان که در مشرق آنها بودند.

سلطان به سبب آمدن این رسولان بزمی سترگ بر پای کرد. ریقا (ربیع) اسقف را با رسولان صقلاب نزد پادشاهشان فرستاد. اینان نیز پس از دو سال بازگردیدند. در سال ۳۴۴ رسول اردونیو<sup>۳</sup> پسر رامیرو<sup>۴</sup> آمد. رامیرو همان بود که برادر خود الفونسو را نابینا کرده بود، و ذکر آن گذشت. او کس فرستاده بود تا پیمان صلح بندهد، الناصر نیز پذیرا آمد. سپس در سال ۳۴۵ کس فرستاد تا با فرنان گونثالث<sup>۵</sup> قومس (کنت) قشتاله عقد صلح بندهد و چنان‌که گفتیم به اردونیو پسر رامیرو گرایش یافت.

مادر گارسیا پسر سانچو نوئه تیوداختر اسنین (؟) که ملکه بشکنس بود، از برافتادن گارسیا خشمگین شده بود. در سال ۳۴۷ خود به همراهی پسرش گارسیا و سانچو امیر لیون نزد الناصرالدین الله آمدند تا او را به عقد صلح وادارد، و گارسیا را در رسیدن به پادشاهی‌اش یاری دهد و او را بر دشمنانش پیروز گرداند. الناصرالدین الله همه این درخواست‌ها را پذیرا شد. چندی بعد مردم جلیقیه سر از اطاعت اردونیو برتافتند و نزد الناصر کس فرستادند و از اعمال او شکایت کردند. آن‌گاه رسول پادشاه روم آمد، او نیز خواستار عقد مودت بود؛ الناصرالدین الله با او نیز پیمان صلح بست.

#### خشم گرفتن عبدالرحمان الناصر بر پسرش عبدالله

الناصر پسر خود حکم را خلعت داد و او را ولی عهد خود گردانید و بر همه فرزندان خود برتری بخشید و دستش را در حل و عقد بسیاری از امور ملک باز گذاشت. برادرش عبدالله که خود را در مرتبت همبر و همسر او می‌دانست بر بردار رشک برد و این رشک سبب گردید که سر به عصیان بردارد.

چند تن از دولتمردان نیز فرصت را غنیمت شمردند و آتش این عصیان را در دلش تیزتر ساختند. یکی از اینان یاسر الفتی بود. این خبر به الناصر رسید به باز جست احوال پرداخت و چون از حقیقت امر آگاه گردید، پسر خود عبدالله و نیز یاسر را در بند کرد؛

۳. متن: اردن

۲. متن: اللمان

۱. متن: هوتو

۵. متن: فرلند

۴. متن: رزمیر

همچنین همه کسانی را که در این توطئه دست داشتند بگرفت و بکشت. این واقعه در سال ۱۳۳۸ اتفاق افتاد.

### بناهای عبدالرحمان الناصر

چون دولت الناصر نیرومند شد، به برآوردن بناها و قصرها روی آورد. جدش امیرمحمد و پدر او عبدالرحمان الاوسط و پدر او الحکم در این راه گام‌هایی برداشته بودند و قصرهایی در کمال استحکام و عظمت احداث کرده بودند. از آن جمله قصر الزاهر<sup>۲</sup> و قصر المونس و قصر الخلافه. او در کنار الزاهر قصر عظیم خود را بنا نمود و آن را در الروضه نامید و از کوه‌های اطراف آب بدان کشید.

الناصر مهندسان و بنایان بزرگ را از هر سو فراخواند و آنان رو به سوی او نهادند، حتی از بغداد و قسطنطنیه نیز بیامدند. آن‌گاه به احداث باغ‌های مصفا پرداخت. منبع آب را بیرون قصرها قرار داد و از مسافتی دراز از فراز کوه‌ها آب به قصر خود می‌کشید. سپس مدینه‌الزهراء را طرح افکند و آنجا را منزل خود و مرکز مملکت گردانید و قصرها و بستان‌ها برآورد بسی بلندتر و برتر از آنچه در آن سرزمین بود؛ جاهایی وسیع برای نگاهداری وحشیان و تورهایی بلند و پهناور برای زندگی پرندگان؛ و همچنین کارگاهی برای ساختن سلاح‌های جنگی و زیورآلات و جز آنها از دیگر پیشه‌ها به وجود آورد. نیز فرمان داد تا بر صحن جامع قرطبه سایبانی نصب نمودند تا مردم را از حرارت آفتاب نگهدارد.

### امارت حکم [الثانی] ابن عبدالرحمان [الثالث] ملقب به المستنصر

عبدالرحمان الناصر در سال ۳۵۰ بمرد، او را دولتی بزرگ بود و اسلام در عهد امارت او همواره پیروز بود. او را چهار قاضی بود: مسلم بن عبدالعزیز و احمد بن بقی بن مخلد، محمد بن عبدالله بن ابی عیسی و منذر بن سعید البلوطی.

چون الناصر بمرد پسرش حکم [ثانی] به جایش نشست و به المستنصر بالله ملقب گردید. او مقام حاجبی خود را به جعفر [بن عثمان] المصحفی داد. او نیز در روزی که به این مقام منصوب شد هدیه‌یی کرماند تقدیم کرد که ابن حیان در المقتبس از آن چنین یاد

۱. متن: ۳۹۳

۲. متن: الزاهره



کرده است: صد بردهٔ فرنگی سوار بر اسبان رهوار سر تا پا مسلح به شمشیر و نیزه و درقه و سپر و کلاهخودهای هندی، سیصد و بیست‌واند زره از انواع گوناگون و سیصد خود، نیز از انواع گوناگون؛ صد خود هندی و پنجاه خود حبشی از حبشیات فرنگ، نه آن حبشی که آن را طاشانی گویند؛ حربۀ فرنگی و صد سپر از نوع سپرهای سلطانی و ده جوشن زرنگار و بیست و پنج شاخ گاو میش مزین به طلا.

در همان اوان مرگ الناصر لدین الله مردم جلیقیه طمع در ثغور کردند و حکم خود به تن خویش به جنگشان رفت و کشتار و تاراج بسیار کرد و بازگردید. پس ایشان خواستار آشتی شدند و پیمان بسته شد ولی خود پیمان بشکستند. آن‌گاه غالب غلام خود را به دیارشان فرستاد. او تا شهر سالم پیش رفت و این پیش از ورود به دارالحرب بود. مردم جلیقیه علیه او بسیج شدند و در شنت اشتین<sup>۱</sup> دو سپاه به یکدیگر رسیدند. غالب بر آنان پیروز شد و منهزمشان ساخت و کشتار و تاراج بسیار کرد و سپاه او قدم به بلاد کنت فرنان<sup>۲</sup> نهادند و سراسر آن را زیر پی سپردند. سانچو پسر رامیرو پادشاه بشکنس نیز نقض پیمان کرده بود. حکم، یحیی بن محمد التجیبی امیر سرقسطه را با سپاهی به جنگش فرستاد. پادشاه جلیقیه به یاری سانچو آمد ولی یحیی دو سپاه را درهم شکست و آنان به دژهای خود پناه بردند. یحیی در آن نواحی کشتار و تاراج کرد. همچنین حکم هذیل بن هاشم و غالب غلام خود را بار دیگر به نبردشان فرستاد، اینان در آن نواحی دستبردهایی شگرف زدند و بازگردیدند.

فتوحات حکم و سرداران او در ثغور و نواحی دیگر، زبانزد گردید. یکی از این فتوحات بزرگ، فتح دژ قلّه‌ره بود از بلاد بشکنس به دست غالب. حکم آن دژ را مورد توجه خویش قرار داد و آبادان نمودن. سپس حصن بیه<sup>۳</sup> را به دست حاکم و شقه بگشود و هرچه در آنجا بود از اموال و سلاح و خوردنی‌ها همه را به غنیمت گرفت و همهٔ اموال از جمله گوسفند و گاو و خوردنی بود به غنیمت برد و خلق بی شماری را برده ساخت.

در سال ۳۵۴ غالب به بلاد البه لشکر کشید. یحیی بن محمد التجیبی و قاسم بن مطرف بن ذی‌النون نیز با او بودند، حصن گرماج را بگرفت و سراسر بلادشان را زیر پی سپرد و بازگشت.

در این سال کشتی‌های مجوس (نرمانها = وایکینگ) در دریای بزرگ آشکار گردید.

۱. متن: اشته

۲. متن: فردلندقوس

۳. متن: فطریه

اینان در سرزمین اشبونه<sup>۱</sup> فساد کردند و مردم با آنان به جنگ برخاستند تا کشتی‌هایشان بازگردید.

حکم برای نگهبانی سواحل سردارانی گماشت. سردار سپاه دریایی خود عبدالله بن رماحس<sup>۲</sup> را فرمان داد به تعجیل کشتی‌ها را در حرکت آورد. در این احوال خبر رسید که سپاهیان او در سواحل از هر سو که رفته‌اند پیروزی‌هایی به چنگ آورده‌اند. آن‌گاه هیأتی از جانب اردونیو پسر الفونسو، پادشاه جلیقیه برسید. و این بدان سبب بود که عبدالرحمان الناصر کمی پیش از وفاتش، سانچو [اول] پادشاه لیون پسر اردونیو [سوم] را به مال و سپاه یاری داده و او بار دیگر تخت پادشاهی خویش به دست آورده بود و پسر عمش اردونیو [چهارم] که با او منازعه می‌داشت گریخته بود. خلیفه در برابر این یاری، از او خواسته بود که مسیحیان برخی از اژدهای خود را در آن، حدود ویران سازند و تعدادی دیگر از دژهای خود را به مسلمانان واگذارند. چون الناصر بمرد، پس از کوتاه مدتی سانچو عهد بشکست و نیز قشتاله که در آن روزگار از ولایت لیون بود می‌خواست کشوری مستقل گردد. بدین سبب زعیم آن کنت‌فرنان بر سانچو شوریده و خود را امیر قشتاله خوانده بود و بر سرزمین‌های مسلمانان حمله و هجوم می‌آورد. حکم نیز در برابر او به پایداری پرداخت و به والیان و سرداران بلاد نوشت که نبرد او را آماده باشند. اردونیو [چهارم] پادشاه مخلوع نزد حکم آمد تا حکم او را یاری دهد و بتواند تخت سلطنت خود را از سانچو بازستاند.

ابن حیان نیز آن را چون روزهای دیگری که هیأت‌ها می‌آمده‌اند وصف کرده است. چون دیدار حاصل گردید، حکم را وعده داد که علیه دشمن یاری‌اش کند و بر او خلعت پوشانید و با او پیمان بست که به خلاف اسلام برنخیزد.

او نیز فرزند خود گارسیا را نزد حکم گروگان نهاد و هدایای گرانبهایی را که آورده بود تقدیم حکم و یاران او نمود. به هنگام بازگشت وجوه نصارای اهل ذمه که در قرطبه بودند چون ولید بن مغيث القاضی و اصیغ بن عبدالله بن نبیل الجائلیق و عبدالله بن قاسم مطران طلیطله با او همراه شدند، تا پیمان هرچه استوارتر گردد و گروگان‌ها را بستانند. این واقعه در سال ۳۵۱ اتفاق افتاد.

همچنین پسر عم او سانچو نیز بیامد تا با او بیعت کند و اظهار طاعت نماید، قلوب و

۲. متن: عبدالرحمان بن رماحس

۱. متن اشبونه

سموره از مردم جلیقیه نیز با چند تن از اسقف‌ها با او بودند، او نیز قبول این بیعت و طاعت را پذیرا آمد و چونان پدرش عبدالرحمان الناصر همه شرایط دوستی را به جای آورد. آنان نیز چنان‌که شرط کرده بودند همه دژها و برج‌هایی را که نزدیک ثغور مسلمانان بود ویران نمودند.

آن‌گاه رسولان امیر برشلونه و طرکونه و جز آن نیز بیامدند و خواستار تجدید عهد گردیدند. آنان نیز هدایایی تقدیم داشتند که از آن جمله بود بیست پسر اخته شده صقلایی و بیست قنطار پوست سمور و پنج قنطار فرصدس (۴) و ده زره صیقلی و دوست شمشیر فرنگی. حکم این هدایا پذیرفت و با آنان شرط کرد که همه دژهایی را که نزدیک ثغور است ویران کنند و مسیحیان را علیه مسلمانان برنیزند.

پس رسولان گارسیا پسر سانچو پادشاه بشکنس با جماعتی از اسقف‌ها و قومس‌ها آمدند. اینان نیز خواستار صلح بودند. پس از چندی که درنگ کردند حکم با آنان نیز پیمان صلح بست و بازشان گردانید. چون سانچو پادشاه لیون درگذشت رامیر [سوم] پسرش تحت وصایت عمش [راهبه البیره] قرار گرفت. این زن به دیدار حکم آمد. حکم کسانی را به استقبالش فرستاد و برای ورود او محفلی عظیم ترتیب داد. او نیز از سوی فرزندش پیمان صلح برقرار کرد و حکم نیز چنان‌که او را خوشدل سازد پیمان بست و مالی میان همراهان او پخش نمود و او را بر استری گرانبها با زین و لگام زرین و زین‌پوشی از دیبا برنشانند. آن زن به هنگام بازگشت نزد حکم آمد تا وداع کند و حکم بار دیگر به او صلوات و جوایز و هدایایی کرآمد عطا کرد و او را بازگردانید.

سپاهیان حکم به سرزمین مغرب اقصی و اوسط در این سوی دریا پیاده شدند. پادشاهان زناته از مغراوه و مکناسه دعوت او را قبول کردند و فرمان او به همه ملک خویش برسانیدند و به نام او بر منبرها خطبه خواندند. در آنجا بود که با دعوت شیعیان عییدی برخورد نمودند. ملوک شیعه نیز چون بنی خزر و بنی ابی العافیه نزد او کس فرستادند. حکم نیز به آنان صله‌های جزیل عطا کرد، و فرستادگان را گرامی داشت و به عزت بازگردانید. بنی ادریس را از ناحیه ریف که سرزمینشان بود برکند و از دریا بگذرانید و به قرطبه فرود آورد. سپس از قرطبه نیز به اسکندریه فرستاد - و ما بدان اشارت خواهیم کرد.

حکم پادشاهی بود دوستدار علم و گرامی دارنده اهل علم. کتاب‌های بسیار از

هرگونه گرد آورد. چنان‌که همانند او در این باب هیچ پادشاهی نبود. ابن حزم گوید: تلید الفتی<sup>۱</sup> که خزانه کتاب و علوم کاخ‌های بنی مروان در دست او بود، مرا خیر داد که فهرست‌هایی که در آنها نام کتاب‌ها نوشته شده بود چهل و چهار بود و هر فهرستی پنجاه<sup>۲</sup> ورق داشت که تنها نام دیوان‌های شعر در آنها آمده بود. ابوعلی القالی صاحب کتاب امالی از بغداد نزد او آمد. حکم او را گرامی داشت و مقامی ارجمند ارزانی نمود. ابوعلی نیز به تعلیم پرداخت و مردم اندلس را از علم خویش بهره‌مند ساخت. یکی از دلایل شوق او به گردآوری کتاب مالی بود که در اختیار بازرگانان می‌گذاشت تا در هر جا کتابی دیدند بخرند و به اندلس بیاورند. از جمله به طلب کتاب اغانی نزد مصنف آن ابوالفرج اصفهانی کس فرستاد و این مرد نسب به بنی‌امیه می‌رسانید. حکم برای او هزار دینار زر خالص روانه داشت. او نیز پیش از آنکه نسخه‌یی از کتاب خود را به عراق بفرستد به اندلس فرستاد. با قاضی ابوبکر الابهری المالکی در شرحی که بر مختصر ابن عبدالحکم نوشته بود، نیز چنین معامله‌یی کرد. حکم کسانی را که در صنعت استنساخ مهارتی داشتند در سرای خود گرد آورد تا به استنساخ کتب پردازند، نیز کسانی را که در ضبط و تجلید استاد بودند به کار گمارد. اینها سبب شدند که در خزائن او کتاب‌هایی فراهم آید که نه پیش از او کسی را بوده است و نه پس از او کس همانند آن را داشت. آری از الناصر عباسی پسر مستضی نیز چنین حکایت می‌کنند.

این کتاب‌ها همچنان در قصر قرطبه بودند تا آن‌گاه که بیش‌تر آنها را به هنگام محاصره بربر فروختند. حاجب واضح، از موالی منصور بن ابی عامر فرمان داد تا آنها را بفروشند و آنچه باقی مانده بود به هنگام ورود بربر به قرطبه به غارت رفت و ما پس از این بدان اشارت خواهیم کرد.

#### امارت هشام المؤید بن الحکم

حکم المستنصر بیمار و بستری گردید و همچنان بی‌د تا در سال ۳۶۶ پس از شانزده سال که از خلافتش رفته بود بمرد. پس از او پسرش هشام که هنوز به تکلیف نرسیده بود به خلافت نشست. حکم در زمان حیات خویش، [محمد] ابن ابی عامر [ملقب به المنصور]

۱. متن: یکیه الخصی  
۲. متن: بیست

را که منصب قضا داشت به وزارت او گماشته بود و تمامت کارهای هشام به دست او سپرده بود و این امر سبب شده بود که منصور قدرت و توانی شگرف گیرد. چون درگذشت با هشام بیعت کردند و او را المؤید لقب دادند و در همان شب [مغیره] برادر حکم که نامزد امر خلافت بود کشته شد. او را محمدبن ابی عامر به قتل آورد. این قتل با همدستی جعفر بن عثمان المصحفی حاجب حکم و غالب غلام او صاحب شهر سالم و نیز چند تن از خواجه‌سرایان و رؤسای آنان از جمله فائق و جوذر<sup>۱</sup> انجام گرفت.

#### اخبار محمدبن ابی عامر ملقب به المنصور

چون هشام خردسال بود محمدبن ابی عامر زمام همه کارهای او را به دست گرفت و فتنه‌گری میان رجال دولت آغاز کرد، چنان‌که آنان را با یکدیگر در انداخت و بعضی را به دست بعضی دیگر به قتل آورد.

او از رجال یمنی بود از معافر<sup>۲</sup>. نامش محمدبن عبدالله بن ابی عامر بن محمدبن عبدالله بن عامر بن محمدبن الولید بن یزید بن عبدالملک المعافری بود. جدش عبدالملک با طارق وارد اندلس شد. او در میان قوم خود همه اسباب بزرگی را فراهم داشت و در فتوحات اندلس تأثیری به‌سزا داشت. حکم او را به وزارت پسرش هشام برگزید. چون حکم بمرد محمدبن ابی عامر، هشام را پرده‌نشین ساخت و همه امور او را به عهده گرفت و وزرا و سران کشور را از دیدار او بازداشت. مگر به ندرت، آنهم سلامی می‌کردند و بازمی‌گشتند.

ابن ابی عامر باب عطا بر لشکریان بگشود و مقام علما را برافراشت و اهل بدعت را فروکوفت. او خود صاحب عقل و رأی بود و دلیر و دوراندیش و بصیر به امور جنگی و دیندار. آن‌گاه به تصفیه دولتمردانی که با او دم خلاف می‌زدند، پرداخت و آنان را از مراتبشان فروافکند و بعضی را برانگیخت تا خون بعضی دیگر بریختند و در همه این خونریزی‌ها از هشام فرمان می‌گرفت و همه به خط و توقيع او بود. تا آنجا که همه را برکند و پراکنده ساخت

منصور بن ابی عامر نخست به دفع خواجه‌سرایان صقلایی که در قصر خدمت می‌کردند پرداخت و حاجب [جعفر بن عثمان] المصحفی را واداشت تا آنان را از قصر

۱. متن: جوذر

۲. متن: معافر

براند. آنان هشتصدتن شاید هم بیش‌تر بودند. سپس غالب غلام حکم را به دامادی خویش برگزید و در خدمت او مبالغه کرد و در حق او بسی نیکخواهی نمود، آنگاه برای از میان بردن مصحفی از او یاری خواست و مصحفی را برانداخت و اثرش را از دستگاه دولتی محو نمود. پس برای از میان بردن جعفر بن علی بن حمدون صاحب مسیله از غالب یاری طلبید. سپس جعفر بن عبدالودود و ابن جوهر و ابن ذی‌النون و امثال ایشان را که همه از اولیاء دولت، از عرب و غیر عرب بودند به قتل رسانید. و چون عرصه از اولیاء خلافت و نامزدهای ریاست خالی گردید به سپاهیان پرداخت. از ساکنان مغرب، از رجال زناته و بربرها جمعی را فراخواند و از آنان سپاهی تشکیل داد و بزرگان و رجال صنهاجه و مغراوه و بنی‌یفرن و بنی‌برزال و مکناسه و دیگران را نیک بنواخت و به جایشان نیکی‌ها کرد.

و چون این کارها پرداخته آمد دیگر همه عنان و اختیار هشام و دولت او را بر دست داشت. و این در حالی بود که او همچنان خود را به مقام خلافت خاضع نشان می‌داد و همه کارها را از خرد و کلان به آن نسبت می‌داد. منصور بن ابی عامر، مردان بربر و زناته را بر عرب ترجیح نهاد و اعراب را از مناصبشان فرو افکند. وی برای خود شهری بنا نمود و آن را الزاهره نامید. خزائن و اموال و اسلحه بدانجا برد و چون پادشاهان بر تخت نشست و فرمان داد که آن سان که به پادشاهان درود می‌فرستند بر او نیز درود فرستند و خود را الحاجب المنصور لقب داد. همچنین نامه‌ها و فرمان‌ها و مخاطبات همه به نام او بود و گفت تا در منبرها به او دعا کنند و نامش را بر سکه‌ها و طرازاها نقش نمایند. دیوان خود را به جز اینها به چیزهای دیگر نیز بیاراست.

المنصور محمد بن ابی عامر برای دست یافتن به این خواست‌های خویش سپاهی از بربرها و ممالیک تشکیل داد و نیز از بردگان و عجمان را به خدمت گرفت و هر کس را به مخالفت در برابر خود یافت مقهور ساخت. خود نیز بارها به دارالحرب<sup>۱</sup> به جنگ رفت چنان‌که پنجاه‌و دو غزوه را به انجام رسانید که در هیچ یک از آنها شکست نخورد و سپاهش پراکنده نگردید؛ حتی به گروه‌هایی که به اطراف می‌فرستاد چشم زخمی نرسید. سپاهیان او از دریا گذشتند و به بلاد مغرب درآمدند و با توطئه‌هایی که به کار می‌برد ملوک را به جان یکدیگر می‌انداخت تا آنجا که همه فرمانش را پذیرا آمدند. از

۱. متن: دارالحرب

جمله ملوک زناته منقاد حکم او گشتند و پسرش عبدالملک بر سر ملوک مغراوه از آل خزر به فاس لشکر برد و این به هنگامی بود که زیری بن عطیه [بن خزر] پادشاهشان خشم گرفت.

عبدالملک در سال ۳۸۶ به فاس فرود آمد و آنجا را بگرفت و منشور امارت بر مغرب و اعمال آن چون سجدماسه و غیر آن را برای ملوک زناته نوشت. و ما از این پس در آن باب سخن خواهیم گفت. زیری بن عطیه را به تاهرت راند و راه‌های فرار بر او بگرفت و او به هنگام فرار هلاک گردید. سپس عبدالملک [بن محمد بن ابی عامر] به قرطبه آمد و واضح را امارت مغرب داد.

منصور بن ابی عامر در سال ۳۹۳ پس از بازگشت از یکی از جنگ‌هایش در شهر سالم بمرسد، در این هنگام قدرت و استیلاش به نهایت رسیده بود. او را در همانجا به خاک سپردند. مدت حکومتش بیست و هفت سال بود.

#### عبدالملک المظفر بن محمد بن ابی عامر

[چون المنصور محمد بن ابی عامر هلاک شد، پسرش عبدالملک ملقب به المظفر جای او را بگرفت. او نیز سیرت پدر پیش گرفت و پس از هفت سال که از حکومتش گذشته بود در سال ۳۹۷ به دست برادر خود عبدالرحمان مسموم شد.]<sup>۲</sup>

#### عبدالرحمان بن المنصور ملقب به الناصر

چون المظفر بمرسد برادرش عبدالرحمان جای او را بگرفت. او را الناصر لدین الله لقب دادند. او نیز چون پدرش در محدود کردن خلیفه هشام بن الحکم جدی بلیغ داشت، چنان‌که در ایام او نیز هشام محجور می‌زیست و عبدالرحمان بر او فرمان می‌راند؛ تا روزی بدین خیال افتاد تا بقایای رسوم خلافت را نیز فراچنگ آورد. این بود که از هشام المؤید خواست که او را ولیعهد خود سازد. هشام نیز اجابت کرد و بزرگان ملک و ارباب شوری و حل و عقد را حاضر آورد. آن روز نیز روزی فراموش‌ناشدنی بود، و فرمان ولایت‌عهدی عبدالرحمان بن المنصور را به انشاء ابو حفص [احمد] بن برد بنوشت بدین مضمون: «این است فرمان هشام المؤید بالله امیر المؤمنین به همه مردم که پس از

۲. میان دو قلاب از متن افتاده بود. از این اثیر افزودیم.

امعان نظر و مشورت و استخارت چنان دید که امر خلافت را پس از خود به کسی واگذار کرد که هرگاه حوادثی پدید آمد رخنه و خللی در ارکان ملک حاصل نیاید، پس به دور و نزدیک نگریست هیچ کس را جهت تفویض این امر مهم شایسته‌تر از ابوالمظفر<sup>۱</sup> عبدالرحمان بن المنصور محمد بن ابی عامر نیافت. خداوند او را توفیق عنایت کند؛ زیرا امیرالمؤمنین بارها در مصائب و مشکلات او را آزموده و وی را سخت استوار یافته است. همچنین به انجام کارهای نیک موفق و پیروزمند دیده است چونان پدرش المنصور و برادرش المظفر. همچنین امیرالمؤمنین می‌داند که او مردی از قحطان است و از عبدالله بن عمرو بن العاص و ابوهیره روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: قیامت بر پای نخواهد شد تا آن هنگام که مردی از قحطان ظهور کند و مردم را به چویدستی خویش هر جا که خواهد براند. از این رو امور خلافت را به او وا می‌گذارد و خود به خدا و پیامبر خدا و خلفای راشدین سوگند می‌خورد که آن بیعت دیگرگون نکند و خدا و فرشتگان را نیز بر این محضر به شهادت می‌گیرد.» این امر در ماه ربیع‌الاول سال ۳۹۸ واقع گردید. آن‌گاه وزرا و قضات و دیگر مردم شهادت خود را به خط خویش در ذیل آن نوشتند و از آن پس عبدالرحمان را ولیعهد خواندند. این امر رجال دولت و خاندان خلافت را به خشم آورد و سبب مرگ عبدالرحمان و انقراض دولت او و قومش گردید. واللّه وارث الارض و من علیها.

شورش المهدی و کشته شدن عبدالرحمان بن المنصور و انقراض دولتشان چون مقام ولایت مهدی عبدالرحمان بن المنصور را مسلم شد، بنی‌امیه و قرشیان خشمگین شدند و کینه او به دل گرفتند و متفق شدند که یکباره بنیان حکومت یمنیان برکنند و کار به دست مضریان دهند. پس دست به کار شدند و اسباب قیام راست نمودند و چنان نهادند که در آن روزها که حاجب عبدالرحمان الناصر برای نبرد به بلاد جلالقه رفته است کار او یکسره کنند. پس صاحب شرطه او را در بند کردند و به قصر خلافت در آمدند و هشام المؤید را خلع نمودند و با محمد بن هشام بن عبدالجبار بن امیرالمؤمنین الناصر لدین الله که از نژاد خلفا بود بیعت نمودند. این واقعه در سال ۳۹۹ اتفاق افتاد. محمد بن هشام را المهدی لقب دادند.

۱. متن: ابوالمظفر



چون خبر به عبدالرحمان [بن المنصور] رسید، با سپاه خود از ثغر بازگشت و به حضرت آمد بدان امید که هنوز زعامت از آن او خواهد بود ولی سپاهیان و وجوه بربر از او کناره گرفتند و خود را به قرطبه رسانیدند و با المهدی بیعت نمودند و او را علیه عبدالرحمان برانگیختند. جمعی از ایشان راه بر او گرفتند؛ یکی سرش را ببرید و نزد المهدی و آن جماعت آورد و با مرگ او دولت عامریان پایان گرفت.

### شورش بربرها و بیعت با المستعین و فرار المهدی

سپاهیان بربر و زناته، المنصور محمد بن ابی عامر را یاری رسانیدند تا زمام کارها را بر دست گرفت و خود از پیروان او و پس از او پیروان فرزندان او بودند. و از رؤسای بربر در این هنگام زوای بن [زیری بن] مناد صنهاجی بود و بنی ماکسن پسران زیری و محمد بن عبدالله البرزالی و نصیل بن حمید المنکاسی که پدرش از عبیدیان به الناصر پناه آورده بود و زیری بن غزانه المتیطی و ابوزید بن دوناس الیفرنی و عبدالرحمان بن عطاف الیفرنی و ابونورین ابی قره الیفرنی و ابوالفتوح بن ناصر و حزر بن محصن المغراوی و بکساس بن سیدالناس و محمد بن لیلی المغراوی. اینان چون کار عبدالرحمان را روی در شکست دیدند و از سوء تدبیر او ناخشنود بودند به محمد بن هشام پیوستند. امویان بدان سبب که بربرها به یاری عامریان برخاسته بودند و به پایمردی ایشان بود که المنصور و پسرانش بر امور خلافت غلبه یافته بودند، همواره به چشم عداوت در آنان می‌نگریستند. این امر فرودستان را که در دستگاه دولت بودند بر ایشان دلیر گردانیده بود و در هر جای زبان به بدگویی‌شان می‌گشودند.

محمد بن هشام فرمان داد که [بربرها یاران خاندان عامری] حق سوار شدن بر اسب را دارند ولی حق ندارند اسلحه بردارند. تا یک روز آنان را از درگاه قصر راندند و در آن روز عوام خانه‌هایشان را تاراج نمودند و زاوی و حبوس بن ماکسن<sup>۱</sup> و ابوالفتوح بن ناصر به شکایت نزد المهدی آمدند و از آنچه بر آنها رفته بود حکایت کردند. المهدی از آنان پوزش طلبید و وعده داد کسانی از عوام را که به آزارشان پرداخته بودند بکشد. با وجود این محمد بن هشام گاه‌گاه خشم و کینه خود را به [بربرها و خاندان عامری] آشکار می‌نمود و از آنان بدگویی می‌کرد تا وقتی خیر یافتند که از تعرض عامه به آنان خشنود

۱. متن: حساسه